



دانشگاه شیخ بهائی

غیر دولتی - غیرانتفاعی



ویژه نامه بزرگداشت هفته امام خمینی (ره)

بررسی دیدگاه های شناختی امام

✓ هستی شناسی عقلی از منظر امام

✓ هستی شناسی شهودی از دید امام

بزرگداشت امام برای ماجنبه اعتقادی، ایمانی، اقلاقی، عاطفی و ملی دارد.

مقدمه عرضه رهی

در این نوشتار که ویژه‌نامه‌ای است به مناسبت هفته بزرگداشت امام بزرگوار بنابراین بود تا دیدگاه‌های ایشان در رابطه با مباحث متعدد به طور مختصر مورد بررسی قرار گیرد ولی با توجه به گسترده‌گی موضوعات و نیز با توجه به مصادف بودن ایام ارتحال با روز بزرگداشت حکیم بزرگ صدرالمتألهین شیرازی به بررسی دیدگاه امام در فلسفه و عرفان و رابطه این دو با اخلاق از منظر بزرگان معاصر می‌پردازیم.

امور فرمانی دانشگاه شیخ بهائی



سال اقتصاد و فرهنگ با عزم ملّे و مدیریت جهاد

تھیہ کننده: امور فرهنگی دانشگاه شیخ بہائی

بخش اول

هستی شناسی عقلی از دیدگاه امام خمینی الف: جایگاه فلسفه در دیدگاه امام راحل

امام خمینی فلسفه را یکی از علوم برهانی و عقلی می‌داند که می‌تواند در معرفت و شناخت به انسان کمک کند، و عقل انسان را سیراب نماید. در درس‌های تفسیر سوره مبارکه حمد می‌فرمایند: «فلسفه وسیله است، خودش مطلوب نیست. وسیله است برای اینکه شما مسائل را، معارف را با برهان به عقلتان برسانید، هنرش همین قدر است.»^۱ و در نامه به فرزندشان خمن برتری دادن به لسان انبیاء و اولیای خلس و اصحاب دل به اصحاب براهین و فلسفه می‌گویند:

«و آنچه گفتم به آن معنا نیست که به فلسفه و علوم برهانی و عقلی نپرداز و از علوم استدلالی روی گردان که این خیانت به عقل و استدلال و فلسفه است، بلکه به آن معنی است که فلسفه و استدلال راهی است برای وصول به مقصد اصلی و نباید تو را از مقصد و مقصد و محظوظ و محظوظ کند.»^۲

امام در برابر کسانی که فلسفه اسلامی را به دلیل ریشه یونانی مورد انتقاد قرار می‌دادند، این نقد را به دلیل کم اطلاعی و بی‌اطلاعی می‌دانند و حکمت و فلسفه اسلامی به ویژه حکمت صدرایی را بهره مند از نور قرآن و حدیث می‌دانند و بین حکمت اسلامی و یونانی فاصله‌ای بسیار قائل هستند؛ بنابراین حکمت اسلامی در دیدگاه امام نه تنها مخالف قرآن (یعنی وحی) نیست بلکه همراه و پرورش یافته در دامن کتاب و سنت است^۳

مشرب فلسفی امام خمینی و بیشترین تمایل ایشان در فلسفه به صدرالمتألهین و حکمت متعالیه است، و سالها ایشان از مدرسین به نام فلسفه صدرایی به شمار می‌آمدند، مباحث اصلی و ریشه‌ای مکتب صدرایی مانند بحث اصالت وجود، حرکت جوهری، قاعدة الوحد، تجرد نفس، جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس، علم تفصیلی و اجمالی حق تعالی در مقام ذات و دیگر مباحث، مورد پذیرش ایشان می‌باشد.

ب) فلسفه از نگاه امام خمینی

اصطلاح فلسفه در میراث فرهنگی ما اصطلاح جا افتاده‌ای نیست. فلسفه را به دانشی که به عوارض وجود، موجود بما هو موجود – قبل از آنکه ریاضی یا طبیعی شود، می‌پردازد – معنا کرند.

فلسفه‌های مضاف بیشتر در غرب مطرح است و بیشتر در حوزه فلسفه علم و فلسفه حقوق کار شده است و حتی در زمینه فلسفه‌ی فلسفه در غرب هم کمتر توجه شده است

بنابراین بین فلسفه‌ی حق با فلسفه علم حقوق تفاوت وجود دارد. یعنی گاهی گفته می‌شود فلسفه حقوق و اینجا حقوق جمع حق است و گاهی از فلسفه حقوق، فلسفه علم حقوق قصد می‌شود. در فلسفه اخلاق هم همینطور است؛ یعنی گاهی مراد، فلسفه‌ی خُلق است و گاهی منظور فلسفه علم اخلاق است. فلسفه‌های مضاف که به دانشی اضافه می‌شوند می‌خواهند آن دانش مضاف‌الیه را با یک نگاه درجه دوم بررسی کنند و تعریف، موضوع، روش و سایر مسائل آن را مورد دقت قرار می‌دهند و به عبارت دیگر به خود فلسفه نمی‌پردازنند، البته کسی که خود فیلسوف است و مسائل درونی

^۱ - (تفسیر سوره حمد، ص ۱۰۹ و ۱۱۰)

^۲ - (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۳۲۰)

^۳ - (آداب الصلاه، ص ۳۰۴؛ تقریرات فلسفه، ج ۱، ص ۸۷ و ...)

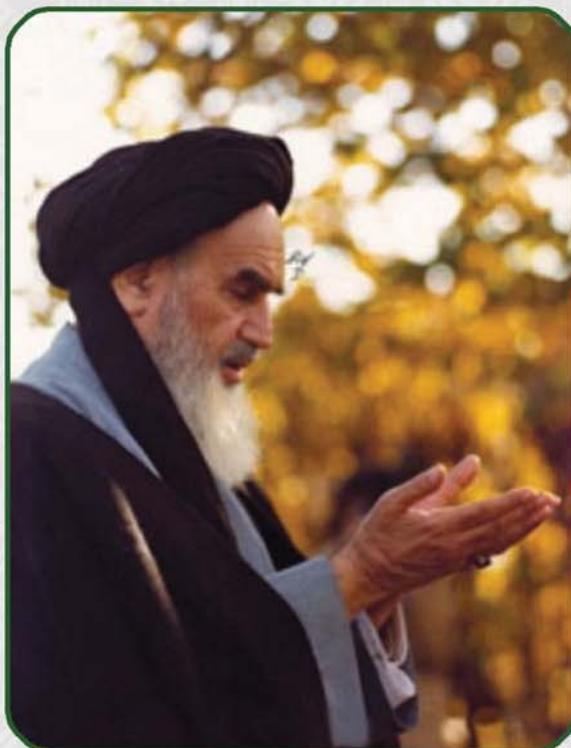


فلسفه را فیلسوفانه کار کرده است، از نگاه بیرونی بهتر می‌تواند در مورد فلسفه قضایت کند مانند کسی که در فلسفه علم کار می‌کند که اگر عالم باشد و بر فلسفه هم تسلط داشته باشد در ارزیابی و تحلیل فلسفه علم موفق تر است. در واقع در این گونه موارد فلسفه می‌خواهد به پرسش‌های بیرونی فلسفه بپردازد. حال جای این سؤال است که حضرت امام به این پرسش‌های بیرونی فلسفه مانند موضوع فلسفه، تعریف فلسفه، روش فلسفه و ... پرداخته است؟ البته قطعاً به این شکل نیست که امام بر روی تک‌تک آنها به صورت سرفصل‌های جداگانه در آثار جداگانه پرداخته باشد ولی اگر آثار حضرت امام به صورت دقیق بررسی شود می‌بینیم که به پرسش‌های بیرونی فلسفه نیز پرداخته است که در این مقال به برخی از پرسش‌های بیرون فلسفه توسط حضرت امام اشاره می‌شود.

ج) موضوع فلسفه از دیدگاه امام خمینی

حضرت امام شخصیت جامعی بود و هم فقیه بود و هم فیلسوف و هم عارف بود. اگر ملاصدرا قرآن را با فلسفه و عرفان پیوند زد، حضرت امام هم فقه را با فلسفه و عرفان پیوند زد و اتفاقاً ایشان نگاه بیرونی به فلسفه داشتند که در این امر موفق شدند. امام مانند سایر فلاسفه ابتدا تعریفی از علم فلسفه ارائه کردند که از عوارض وجود به ماهو وجود بحث می‌کند و در کتاب «الرسائل العشره» این نکته را بیان می‌دارد اما در کتاب «الانتوار الهدایه» بیان می‌دارند که دیدگاه دیگری هم وجود دارد و گویا اشکالی به مورد اول می‌بینند.

در کتاب «مناهج الاصول» که کتاب اصول ایشان است تعریف فلسفه و موضوع آن را طرداً للباب مطرح می‌کنند و درباره موضوع فلسفه بیان می‌کنند که اگر موضوع فلسفه وجود باشد، بسیاری از موضوعات با تکلف در این علم بحث می‌شود مانند ماهیات، بحث عدم، معاد، احوال بهشت و جهنم که همگی باید در این علم بحث شود. اما حضرت امام بیان نمی‌کنند که اگر موضوع فلسفه وجود نباشد پس چه چیزی را باید موضوع علم فلسفه قرار دارد. در واقع با یک نگاه درجه دو حضرت امام این حاشیه را به موضوع فلسفه وارد می‌کنند.



ای رب! نظری ز پاکبازانم ده

لطفی کن و ره به دلنووازانم ده

از مدرسه و خانقهم باز رهان

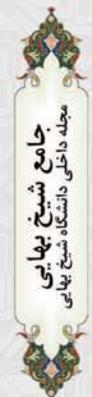
محجنون کن و خاطر پریشانم ده.

ای پیر! مرا به خانقه منزل ده

از یاد رُخ دوست، مُراد دل ده

حاصل نشد از مدرسه جُز دوری یار

جانا! مددی به عمر بی‌حاصل ده.



د) روش و رویکردهای فلسفی امام خمینی

مطلوب دیگر درباره روش و رویکرد فلسفه است. امام روش فلسفه را مانند ملاصدرا هم برهانی و هم شهودی می‌داند و این یعنی با روش شهودی نیز می‌توان مسائل فلسفه را اثبات کرد و با روش برهانی آن را مبرهن ساخت. کاری که ابن عربی کرد این بود که مکاشفات عرفا را مبین کرد و نه مبرهن. زیرا بین تبیین و برهانی کردن فرق است.

پیش از ابن عربی مکاشفات عرفا فقط بیان می‌شد ولی توضیحی درباره آن داده نمی‌شد و به عنوان مثال گفته می‌شد: «سبحانی ما اعظم شانی». ابن عربی از این عبارت یک تبیین علمی ارائه کرد که غیرعارف هم این جمله را بر اساس وحدت وجود بفهمد ولی برهانی برای وجود ارائه نکرد و برای اولین بار ابن‌ترکه برای وجود وجود برهان آورد و ملاصدرا نظام عرفانی را مبرهن کرد.

حضرت امام هم همین مشی ملاصدرا را دارد و روش عقلی و کشفی را دنبال می‌کند و لذا رویکرد امام به فلسفه رویکرد عرفانی – قرآنی است. به عنوان شاهد مثال به بخشی از کلام دکتر مهدی حائری یزدی استناد می‌کنیم که ایشان هم در درس منظومه و هم در درس اسفار حضرت امام شرکت می‌کردند. امام درس‌های فلسفه خصوصی داشتند که حتی شاگردان بسیار نزدیک به امام در درس فقه و اصول و شاگردان عمومی درس فلسفه ایشان اطلاع نداشتند که امام درس خصوصی فلسفه نیز دارند. دکتر حائری همچنین ذکر می‌کنند که امام علاقه‌ای به حکمت مشاء و فلاسفه آن نداشت و در درس اسفار بیشتر جاذبه عرفانی داشت و اسفار را هم از دیدگاه ابن عربی نگاه می‌کرد و نه از نظر ابن سینا و فارابی و وقتی ما بر ایشان اشکال می‌گرفتیم ایشان در جواب می‌فرمود که شما باید ذهن خود را از مباحث سینوی و مشایی پاک کنید. به عبارت دیگر نگاه امام در مباحث فلسفی نیز نگاه عرفانی است. درباره عالم مثال در کتاب تقریرات فلسفه، جلد ۱، صفحه ۸۱ می‌فرماید که «کشف عالم مثال توسط عرفا صورت گرفت و شیخ اشراق عالم مثال را کشف کرد و اگر انسان با چشم کثرت‌بین طبیعت از روزنہ طبیعت عالم کثرت‌نما طبیعت را تماشا کند، مشرک می‌شود و غیرحق کثیر را می‌بیند ولی اگر این چشم را بسته و چشم دیگری را گشوده و از این طبیعت پرواز کند و نور بصر نفس را رو به عالم بالا گرداند، عالم برزخ و عالم مثال را می‌بیند.» این یعنی که اگر با روش متعارف سراغ کشف عالم مثال بروید چیزی نصیب نمی‌شود و باید روش دیگری استفاده شود تا عالم مثال را ببینید.

امام علاوه بر روش استدلالی و روش عرفانی از قرآن هم در استدلالات فلسفی استفاده کردند. در صحیفه، جلد ۶ صفحه ۲۸۷ می‌فرماید: «قرآن عجوبه‌ای است که به همه اشکال انسان را اداره می‌کند و در عین حال که از انسان فیلسوف، فقیه و عارف می‌سازد؛ قرآن می‌تواند پرسش‌های فلسفی ما را پاسخ دهد و قرآن حتی در استدلالات و برهان‌سازی می‌تواند به ما کمک کند».

۵) رابطه مسئله فطرت و حکمت از دیدگاه امام خمینی

مسئله سوم رابطه فطرت و حکمت است. حضرت امام از شاگردان خصوصی آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی بودند و می‌توان به جرات گفت آیت‌الله شاه‌آبادی فیلسوف فطرت بود و استفاده از فطرت در معارف را حضرت امام از ایشان فرا گرفت و از این رو اگر کتاب شرح چهل حدیث یا سایر آثار حضرت امام را مشاهده کنید این مطلب کاملاً آشکار است و احکام فطرت را بدیهی‌ترین احکام می‌دانند و به نظر می‌رسد اگر کسی این مطلب امام را دنبال کند، شاید بتواند موفق به تاسیس یک نظام فلسفی جدید شود.

گاهی برخی از بزرگان یک راهی را باز می‌کنند و دیگران باید آن را بسط دهند. در همین کتاب شرح چهل حدیث، آمده است که احکام فطرت از جمیع احکام بدیهی، بدیهی‌تر هستند زیرا در همه احکام عقلی حکمی که بدین مثابه باشد که احدهای در آن خلاف نکند و نکرده باشد نداریم و معلوم است چنین چیزی اوضح ضروریات و ابدیهای است و



چیزهایی که لازمه آن باشد نیز باید از اوضاع ضروریات باشد. پس اگر توحید یا سایر مسائل از احکام فطرت یا لوازم آن باشد باید از اظهر ضروریات باشد.

امام در کتاب شرح جنود عقل و جهل و شرح کتاب چهل حدیث، اصل فطرت را مینا برای یک دوره الهیات بالمعنى الاخص قرار داده است و مباحث مربوط به انبات خدا، توحید، صفات، نبوت، بعث رسن، انتزال کتب، ملائکه و معاد را همه بر اساس فطرت تبیین کرده است. جای این سؤال وجود دارد آیا اگر این موضوعات بر اساس فطرت دنبال شود می‌شود یک سری امور عامه دیگر نوشته؟ امام از اصل فطرت در الهیات بالمعنى الاخص بهره برده‌اند و در بحث امور عامه یک کار جدیدی است که با این نگاه درجه دو می‌توان به دستاورد جدیدی رسید.



ای دوست! مرا خدمت پیری برسان
 فریاد رَسا! به دستگیری برسان
 طور است هوس در این ره دور و دراز
 یاری کُن و یار خوش ضمیری برسان.

و) کارکردهای فلسفه از نظر امام خمینی

مطلوب بعد کارکرد فلسفه است امام چه نگاهی به فلسفه داشت؟ فلسفه را غایت می‌دانست یا ابزار؟ آیا فیلسوف فلسفه بداند تا فیلسوف بشود یا غایت چیز دیگری است؟ امام فلسفه را ابزار می‌داند و البته نه به معنای منفی بلکه مقدمه و وسیله برای صعود برای رسیدن به هدف متعالی. اگر کسی فلسفه بداند مثل کسی است که برای رسیدن به پشت بام بر روی نرده‌بان است ولی در وسط و یا انتهای نرده‌بان متوقف شود و همانجا بماند. لذا حضرت امام در تفسیر سوره حمد معتقد است که فلسفه وسیله است تا معارف با برها به عقل برسد و خود فلسفه مطلوب نیست و هنر شهین میزان است. آن چیزی که می‌تواند انسان را راه ببرد عبارت از پایی است که انسان با آن جلوه خدا را ببیند. امام با اشاره به شعر پای استدلایلیون چوپین بود ... بیان می‌دارد که یک پای راهبری نیاز است که بتوان در مسیری گام بر دارد که با آن جلوه خدا را مشاهده کرد که در قلب وارد می‌شود یعنی اگر از عقل به قلب نروید فقط نیمه راه را طی کردید. ابزار فلسفه لازم است ولی کافی نیست.

در جایی امام می‌فرماید که لسان دعوت انبیاء و اولیاء، لسان رایج فلسفه نیست. افرادی که مخالف فلسفه هستند گاهی به این مطلب امام استناد می‌کنند. افرادی که مخالف فلسفه هستند دو دسته هستند عده‌ای سنتی‌های و عده‌ای روش‌نگران مخالف فلسفه هستند. دسته سنتی‌هایی که مخالف فلسفه هستند برای شرعی نشان دادن حرف خود می‌گویند که انبیاء در دعوت مردم به خدا از زبان فلسفه استفاده نمی‌کردند. امام می‌فرمود که لسان دعوت انبیاء لسان رایج فلسفه نیست بلکه آنها با جان و دل مردم کار دارند و نتایج براهین را به قلب بندگان خدا می‌رسانند و آنان را در دورن جان و دل هدایت می‌کنند ولی این بدین معنا نیست که به فلسفه و علوم عقلانی و استدلایلی نباید پرداخت که این خیانت به عقل استدلایل و فلسفه است. این علوم و از جمله فلسفه راه و عبور به سوی مقصد است. خود مقصد و مقصد و محبوب نیست و همه علوم این شان وسیله بودن را دارند. اگر کسی این علوم را طی کرد و به محبوب رسید می‌توان گفت که به کارکرد فلسفه رسیده است.

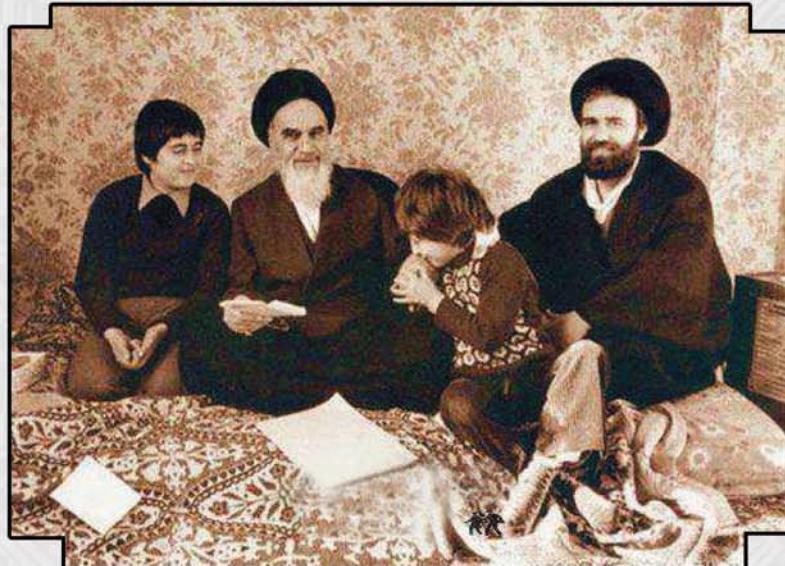
ز) ارتباط فلسفه با طبیعت از دیدگاه امام خمینی

مطلوب دیگر بحث ارتباط فلسفه با طبیعت و علوم دیگر است. امام مخالف ارتباط فلسفه و طبیعت است یعنی قبول ندارند که گزاره‌های طبیعت شناختی مینا و مقدمه برای ادعای فلسفی شوند. به همین خاطر در تقریرات فلسفه جلد ۲، صفحه ۳۸۱ می‌فرماید اینکه عقول منحصر به عقول عشره شده است به این خاطر است که ازدواج نمودن عقل حکیم



با رصد مترصدین و جمع شدن عقل وی و رصد منجم است زیرا اگر حکیم به عقل حکمی خود اکتفا کند عقول را غیرمتناهی می‌بیند چون اشراقیون که رصد را در نظر نگرفتند قائل شدند به اینکه عقول غیرمتناهی هستند ولی مثل شیخ الرئیس چون اهل رصد بوده است و به عقیده منجمان ۹ فلک دیده است، به عقول عشره قائل شده است بنابراین از زمانی که افلاک تسعه را باطل دانسته‌اند عشریت عقول هم از بین رفته است. یعنی این استفاده فلسفه از طبیعتیات غلط است.

البته اینجا به عنوان ملاحظه باید گفت که شیخ اشراق مباحثی را در اخترشناسی دارد که پیوند فلسفه و نجوم را دارد. مرحوم علامه طباطبائی معتقد بر این بود که طبیعتیات می‌تواند مسئله فلسفی بسازد و با اینکه امام چیزی در این باره نقل نکردند ولی مخالف این نظر نیستند. اما بحث امام این است که آیا نتیجه علمی در طبیعت‌شناسی، مانند آنچه که به اصطلاح فلسفه علمی امثال فیلیسن شاله و برخی مارکسیست‌ها ادعا کردند، می‌تواند به ما نتیجه فلسفی ارائه دهد؟ امام در بحث‌های اصول از فلسفه استفاده کردند. هرچند برخی از اساتید که شاگرد امام بودند شنیدیم که امام معتقد به این نبود که در اصول باید خیلی از فلسفه استفاده کرد ولی ایشان در بحث طلب و اراده که در علم اصول مطرح است، کاملاً از بحث‌های فلسفی استفاده کردند و بیان می‌دارند که محال است که حیثیت افتخار را بتوان از وجود معلول بگیریم. در جلد سوم تقریرات هم از فلسفه در مباحث معاد جسمانی استفاده کردند.



ک) رابطه حکمت و سیاست از منظر امام خمینی

امام بین حکمت عرفانی و سیاست، به معنای فقه سیاسی که از کتاب جواهر استنباط کردند، پیوند برقرار کردند. در بحث‌های عرفانی، ولایت عرفانی را کاملاً قبول دارند و مانند سایر اهل عرفان معتقد است که کسی که به ولایت عرفانی برسد، از ولایت سیاسی نیز برخوردار است که به این نکته شیخ اشراق ابن عربی تصریح دارند. دلیل اینکه برخی از جنبش‌های عرفانی حرکت‌های سیاسی نیز داشتند به خاطر همین اعتقاد است.

این نکته جالب توجه است که چطور امام بحث حیل را نمی‌پذیرند اما به مصالح اعتقاد دارند و باید تبیین شود که این مصلحت چه تفاوتی دارد با مصلحتی که سکولارها به آن معتقدند دارد. امام حفظ نظام را از اوجب واجبات می‌دانند که اگر با حج تراحم پیدا کرد می‌توان موقتاً حج را تعطیل کرد. در فقه جواهی که از عنصر مصلحت و شرایط زمان و مکان استفاده می‌کند کاملاً نگاه عرفانی است. یعنی امام با رویکرد عرفانی کشور را اداره می‌کند. این جمله امام که فرمود خرمشهر را خدا آزاد کرد، آن رویکردی که امام در جامعه ایجاد کرد و روحی که در کالبد جامعه دمید که اینگونه نسل جوان جان خود را در راه نظام اسلامی می‌دادند آیا فقط به صرف احکام فقهی بود؟



همیشه در طول تاریخ فقهای زیادی بودند اما امام با پیوند حکمت عرفانی با فقه سیاسی توانست این حقیقت را در جامعه ایجاد کند که جامعه به فتوای مرجع تقلید با دید عرفانی نگاه کنند به طوریکه جوانی ۱۶ ساله به مرحله‌ای می‌رسد که راه صد ساله را یک شبه طی می‌کرد و این ثمره پیوند حکمت عرفانی و فقه سیاسی در دیدگاه حضرت امام خمینی(ره) بود.

آنان که به علم فلسفه می‌نازند
بر علم دگر، به آشکارا تازند
ترسم که در این حجاب اکبر، آخر
سرگرم شوند و خویشتن را بازنند.

بخش دوم

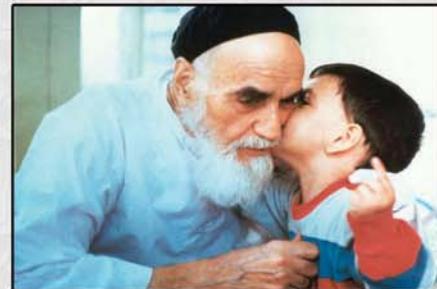
هستی شناسی شهودی از نگاه امام خمینی

مقدمه :

وقتی سخن از شهود است شاید واژه شناخت به معنای دانستن مناسب نباشد، زیرا شناساندن هنر عقل است و نمایاندن هنر شهود والبته این تعبیر نیز به سبب ضيق معنا است و گرنه نمایش خود شهود و یا مرحله‌ای از شهود است و شاید درست آن باشد که گفته شود ابزار شناخت عقل است و ابزار شهود عشق:



ای عشق بیار بر سرم رحمت خویش
ای عقل مراره کن از زحمت خویش
از عقل بردیم و به او پیویتم
شاید کشم به لطف دخلوت خویش



البته می‌توان برای شناخت معنای وسیع تری در نظر گرفت که در برگیرنده شهود نیز باشد، به هر حال پس از اشاره به دیدگاه فلسفی امام در این قسمت به مبانی عرفانی آن بزرگوار می‌پردازیم.



دغدغه‌ی فرهنگ

ما به کسانی که اهل کار فرهنگی هستند داشم من گوییم.

به بعضی تکرار می‌کنیم.

به بعضی التهاب می‌کنیم.

بعض را در اینجا جمع می‌کنم و به بعضی پیغام می‌دهیم

که آقا!... کار فرهنگی بکنید.
جواب کار فرهنگی **باطل**، کار فرهنگی **حق** است.



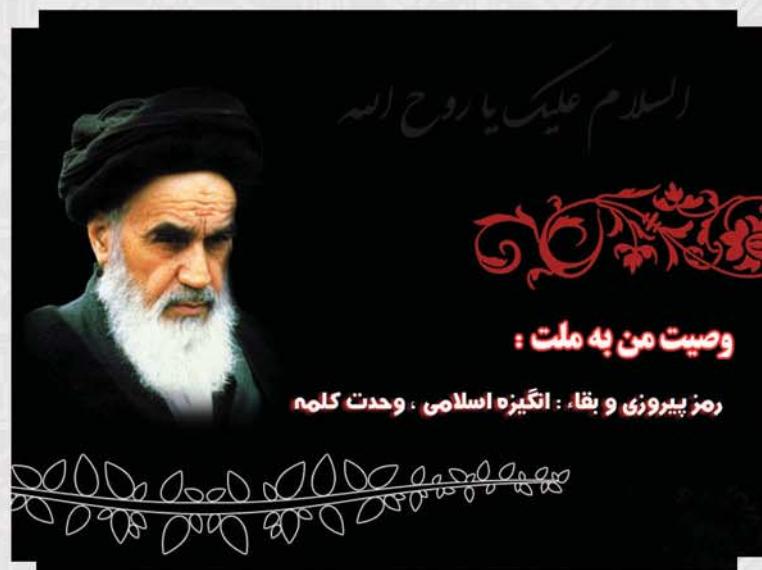
الف) ویژگی‌های عرفان امام خمینی از دیدگاه مرید و شاگرد مبرز او



نوشتار که حاوی اشاراتی است به عرفان امام با استفاده از گفتاری از آیه الله جوادی آملی^۴ که از مریدان و شاگردان مبرز آن بزرگوار است به بررسی موضوع می‌پردازیم.

ب) عارف کیست؟

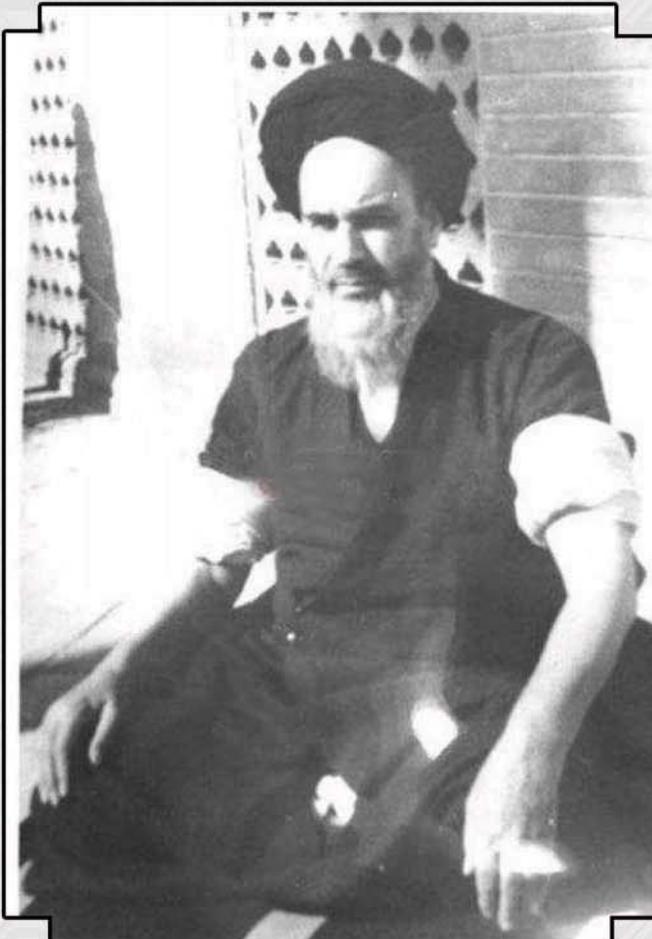
عارف کسی است که بتواند با موت ارادی بر بدن مسلط بشود. وقتی که این چنین شد، مرگ طبیعی را تجربه کرده است. وقتی که مرگ طبیعی برایش تجربه شد، آن وقت آن سخن بلند مرحوم بوعلی در نمط نهم اشارات خوب روشن می‌شود که عارف حش است و بش است و شجاع است، کیف و هو بمعزل عن تقيه الموت. استاد ما مرحوم آقای شعرانی (رض) می‌فرمودند: عبارت‌های مرحوم ابن سينا شبیه نصوص است، روایت است؛ مخصوصاً آن نمط نهم و دهم اشارات. بعد معلوم شد این سخن مرحوم خواجه نصیر است در اول منطقیات اشارات که ابن سينا عبارتی دارد، جواهری دارد، فصوصی دارد و نصوصی که عبارات ایشان مثل نگین است، مثل گوهری است که شبیه روایات است. این سخن خواجه نصیر در وصف عبارات مرحوم بوعلی است. او در مقامات العارفین اشارات در مورد عارف می‌گوید: حش بش بسام و هو شجاع و کیف لا و هو بمعزل عن تقيه الموت. عارف از موت تقيه ای ندارد.



^۴ - بیانات حضرت آیت الله جوادی آملی (دام ظله)، ریاست کنگره اندیشه‌های اخلاقی - عرفانی امام خمینی (ره) در دیدار با برگزار کنندگان این کنگره - بهار ۱۳۸۲



کعبه‌ی عشق



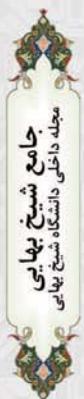
از دلبرم به بُتکده نام و نشان نبود
در کعبه نیز، جلوهای از او عیان نبود
در خانقه‌اه، ذکری از آن گلِعِذار نیست
در دیر و، در کنیسه، کلامی از آن نبود
در مَدْرِسَه فقیه، به جُز قیل و قال نیست
در دادگاه، هیچ از او داستان نبود
در محضر ادیب شدم، بلکه یابمش
دیدم کلام جُز ز «معانی بیان» نبود
حیرت‌زده، شدم به صفوف قلندران
آنجا به جُز مدیحتی از قلندران نبود
یک قطره می، ز جام تو ای یار دلفرب!
آن می‌دهد که در همه ملک جهان نبود
یک غمزه کرد و ریخت به جان یک شرر، کز آن
در بارگاه قدس بر قُدسیان نبود.

ج) تفاوت عرفان و اخلاق

از خصوصیت ممتاز امام این بود که اولاً ایشان در سیره و سنت شان بین اخلاق و عرفان کاملاً فرق گذاشتند. فرق اخلاق و عرفان این نیست که یکی پویا است و دیگری غیر پویا. اخلاق در مرحله خیلی نازل است و عرفان در اوج قرار دارد و بین اخلاق و عرفان، فلسفه فاصله است. اصلاً نباید گفت بین اخلاق و عرفان چه تفاوتی هست تا بگوییم یکی پویا است و دیگری غیر پویا. اصلاً اینها قابل قیاس نیستند، دو کلی اند.

اخلاق این است که انسان سعی کند آدم خوبی بشود، زاهد بشود، اهل بهشت بشود، عادل بشود، با تقوا بشود و از طریق فهم همه فضائل نفسانی که در کتاب های اخلاق آمده است و عمل به آنها، سرانجام یک انسان وارسته به تمام معنا بشود.

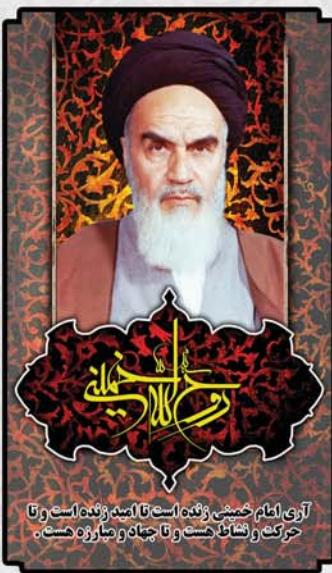
اما در عرفان چنین کسی تازه در پله اول است، او نمی خواهد آدم خوبی بشود، آدم خوب شده است. او می خواهد بهشت را ببیند. آن کجا و این کجا! آن یک چیز است و این یک چیز دیگر. اگر کسی همه فضائل را جمع کرد و به



درجات عالیه تقوا و عدالت رسید و در همه ملکات فاضله ممتاز شد، شاگرد عرفان است. عرفان معنایش این نیست که آدم زحمت بکشد که آدم خوبی بشود، عرفان با شهود کار دارد.

در عرفان، ترس از جهنم یا اشتیاق به بهشت و اشتیاق به لقاء الله مطرح نیست. اینها در اخلاق مطرح است عارف می خواهد بگوید: بله، من هم دلیل های فراوانی دارم که جهنم را ببینم. می خواهم بهشت را ببینم، می خواهم لقاء الله را درک کنم. آن بزرگواری که گفته است:

نی گپ دل^۱ علی النار دخان
خود هنر دان، دیدن آتش عیان



يعنى کسی که در فضائل اخلاقی کار می کند گپ می زند، حرف می زند؛ چون استدلال می کند که طبق دلیل حکمت، طبق دلیل عدالت، طبق فلان ادل، طبق ظاهر احادیث، طبق این برهان عقلی، طبق این برهان نقلی جهنم هست، بهشت هم هست. این گپ می زند؛ برای این که می گوید: از این دود می توان پی برد که آتش هست: دل علی النار دخان. هنر، آن است که آدم آتش را ببیند. در مورد مبدأ این طور است، در مورد معاد این طور است، در مورد وحی و نبوت این طور است. همه حرفهایی که در کتابهای اخلاقی است، در حد استدلال است و مفهوم است و برهان؛ یا عقلی، یا نقلی و مانند آن.

د) رابطه اخلاق با فلسفه

اخلاق جزء علوم جزئی است و زیرمجموعه فلسفه است. اخلاق درباره تهذیب نفس است. اصل این که نفس موجود است، نفس مجرد است، ... را فلسفه تبیین می کند، بعد به اخلاق می دهد، تا درباره عوارض و اوضاع عقل و نفس بحث کند. کسی که فن اخلاق می نگارد، موضوع و بسیاری از مبادی آن را از فلسفه می گیرد. چون این علم جزئی است و نه کلی. زیر مجموعه فلسفه است. تحت اشراف آن است و در تحصیل موضوع و بسیاری از مبادی اساسی و امدادار فلسفه است. بعد از این که در فلسفه ثابت شد نفس موجود است و مجرد است و شؤون علمی و عملی دارد، آنگاه در فن اخلاق بحث می شود که فضیلت نفس چیست، راه تحصیلش کدام است؟ و رذیلش چیست، راه درمانش کدام است؟

۵) رابطه فلسفه با عرفان

بنابراین اخلاق زیر مجموعه فلسفه است، و فلسفه زیر مجموعه عرفان. موضوع آن، یک هویت مخصوصی است، موضوع این یک وجود به شرط لای از تخصص طبیعی و تخصص ریاضی و تخصص منطقی و تخصص اخلاقی است که سایه افکن بر فلسفه است.

چنان که عرفان به دو بخش عرفان نظری و عرفان عملی تقسیم می شود، اخلاق





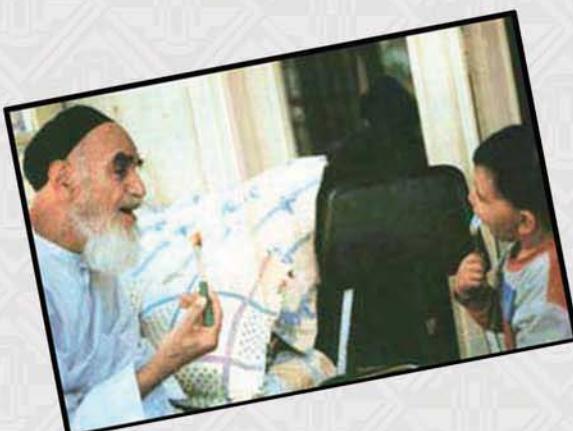
هم به دو بخش تقسیم می‌شود: اخلاق نظری که کارهای نظری در زمینه اخلاق است؛ مثل احیاء العلوم غزالی و محجّة البيضاء فیض کاشانی و اخلاق سیر و سلوک اخلاقی است.

بنابراین، اخلاق زیرمجموعه فلسفه است، اما عرفان، فوق فلسفه است و در سیر و سلوک اخلاقی و عرفانی یکی می‌باشد. آدم خوبی بشود، اهل بهشت بشود، یکی می‌کوشد جهنم نرود، یکی می‌کوشد اینجا که هست، جهنم را ببیند. آنهایی که برابر خطبه متقین حضرت امیر (ع): هم و الجنه کمن قدرءآها، وقتی که شرط تقوا را تحصیل کردند، تازه به مقام (کأن) می‌رسند، نه مقام (ان) که مقام کان مقام احسان است. مقام احسان این است که: اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک این مقام کان است؛ گویا آدم آتش جهنم را می‌بیند، گویا بهشت را می‌بیند و گویا به لقاء الله بار می‌یابد. اما مقام عرفان مقام آن است؛ همان طور که حضرت امیر فرمود: ما کنت اعبد ربا لم اره و ایشان از آن رو غایت آمال العارفین است که شهود تام را طلب می‌کند. پس مرز اخلاق کاملاً پایین است و فلسفه در حد وسط است و مرز عرفان در اوج است. اخلاق نظری است، فلسفه نظری است و بالای آن عرفان نظری است. اخلاق عملی پائین است و عرفان عملی بالا.

(و) راه رسیدن به مقامات عرفان

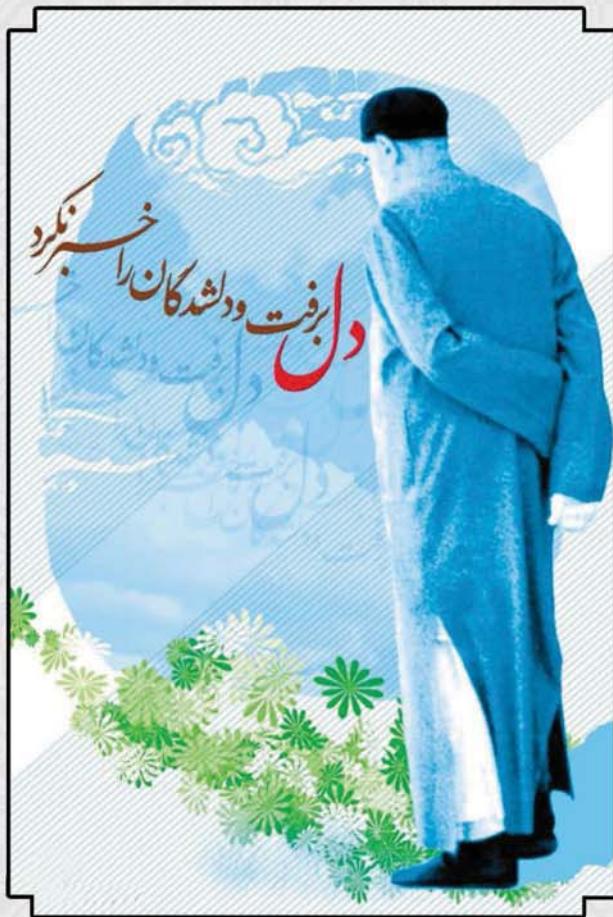
مطلوب دوم آن است که اصلی‌ترین راه برای این که انسان بتواند به آن مقام عرفان برسد و ببیند، باید از این خصوصیت‌ها برهد؛ یعنی از خصوصیت‌های بدنی برهد. ما هر کدام یک رؤیای صادقی داریم، یا از دیگران شنیده‌ایم. در رؤیای صادق، انسان با این چشم فیزیکی یا گوش فیزیکی چیزی را نمی‌شنود و نمی‌بیند. اینها را می‌گذارد کنار و با چشم و گوش دیگر سفر می‌کند. یک عارف با موت ارادی اینها را می‌گذارد کنار و توانایی آن را دارد که برای خودش یک حالت منامیه درست کند. حالت (منامیه) این است که انسان بیدار است، اما در عین حال که بیدار است، چیزهایی را می‌بیند که دیگران نمی‌بینند و اگر چشمش را ببیند، باز هم می‌بیند.

سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمودند: این حالاتی که برای وجود مبارک سیدالشهداء در راه پیش آمد، غالباً حالت منامیه بود. نه انی که نوم باشد. نه این که وجود مبارک سیدالشهداء خوابید و خواب دید که این قافله می‌رود و مرگ به دنبال آنها، بعد استرجاع فرموده باشد! این طور نیست بلکه همان حالت منامیه بود که بعد علی بن الحسین (ع) فرمود: چرا استرجاع می‌کنید: و لسنا علی الحق. یا در عصر تاسوعاً آن طور بود، یا صبح عاشوراً آن طور بود؛ مثلاً دید که وجود مبارک پیغمبر (ص) فرمود: تو فردا شب مهمانی مایی. غالباً اینها حالت‌های منامیه بود، نه این که خواب بود و خواب دید.



دلجویی پیر

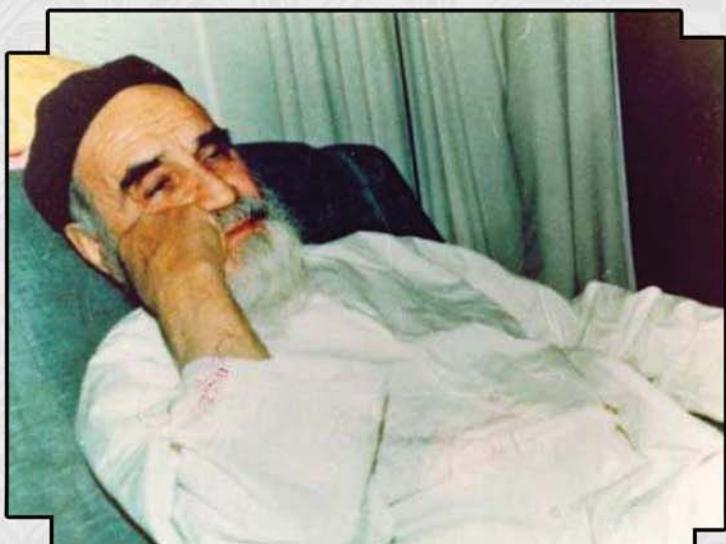
دست آن شیخ ببوسید که تکفیرم کرد
محتسب را بنوازید که زنجیرم کرد
معتکف گشتم از این پس به در پیر مغان
که به یک جرعه می از هر دو جهان سیرم کرد
آب کوثر نخورم، منست رضوان نبرم
پرتو روی توای دوست! جهانگیرم کرد
دل درویش به دست آر که از سرالست
پرده برداشته، آگاه از تقیدیرم کرد
پیر میخانه بنازم! که به سر پنجه خویش
فانیم کرده، عدم کرده و، تسخیرم کرد
خادم درگه پیرم که ز دلچوی خود
غافل از خویش نمود و زبر و زیرم کرد.



ز) مرگ ارادی امام

خصوصیت بازار امام (رض) این بود که از مرگ نمی‌ترسید؛ چون مرگ ارادی را تجربه کرده بود. وقتی مرگ ارادی را تجربه کرده بود، وقتی که ترس از مرگ نباشد، انسان چیزی کم نمی‌آورد و بقیه مسائل برای او حل است. از این رو در مورد تبعیدشان بعد از واقعه ۱۵ خرداد می‌فرمودند: اینها می‌ترسیدند، من نمی‌ترسیدم. همچنین در واقعه ۲۵ شوال که عوامل رژیم پهلوی بعضی از طلاب را ممنوع کردند و بعضی را به شهادت رساندند و بسیاری از آقایان ترسیدند و گفتند: وقت تقیه

است و ساکت شدند، اعلامیه امام در فردای آن روز که در آن خطاب به رژیم فرمودند: شما روی مغول را سفید کردید!

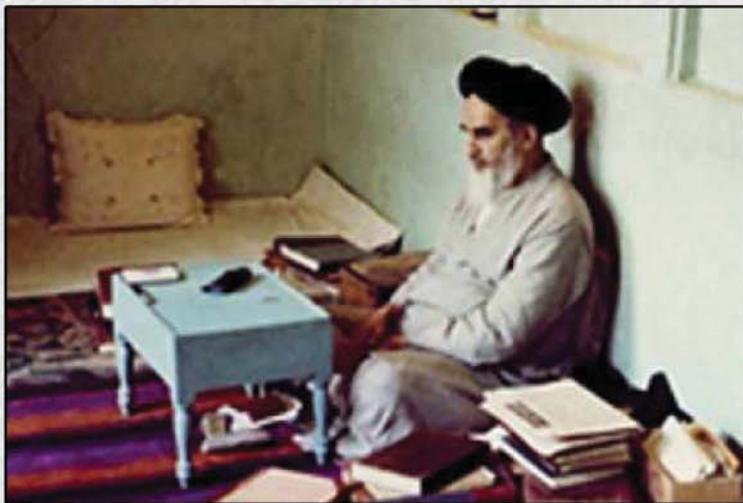


کسی که از مرگ نترسد، چنین آثاری دارد و کسی از مرگ طبیعی نمی ترسد که بالاترش را تجربه کرده باشد و آن مرگ ارادی است. انسان وقتی امیالش را اماته کند، متحرک بالهواه نباشد، متحرک بالهوس نباشد، متحرک بالمیل نباشد، بلکه متحرک بالولاية باشد، از مرگ هراسی ندارد. وقتی که از مرگ هراسی نداشت، چنین می شود. در انجام وظیفه آن چه که جلوی دیگران را می گرفت و می گیرد، همان ترس از مرگ است. بنده در همان بحبوحه قیام ایشان رفتم خدمت یکی از مراجع که از اساتید من هم بودند. دیدم بخار مرحوم علامه مجلسی را باز کرده اند و مشغول مطالعه بحث تقيه هستند. او گرچه ممکن بود بحثی از جهاد و مبارزه و فدایکاری مطرح کند، ولی حرف جهاد را می زد و فکر تقيه در ذهنش بود. اما امام حرف جهاد را می زد، فکر جهاد را می کرد و قلبش برای جهاد می طپید. اين خصوصيت را داشت. اين هنر است. ديدن نار تمثيل است که مولانا گفته است، تعين که نيسن :

خود هنر دان دیدن مرگ عيان
خود هنر دان دیدن بهشت عيان

خود هنر دان دیدن جهنم عيان
خود هنر دان دیدن غيب عيان

و امام در بخشی از معارف اسلامی جزء یؤمنون بالغیب نبود، جزء یؤمنون بالشهاده بود. ما نوعا جزء مؤمنان بالغیب هستیم؛ یعنی به جهنم ایمان داریم، به بهشت ایمان داریم و به جمیع ما جاء به الوحی ایمان داریم. اما همه اینها برای ما ایمان به غیب است. جهنم را که ندیده ایم، به ما گفتند: جهنمی هست، گفتیم: آمنا و سلمنا؛ بهشتی هست، گفتیم: اعتقادنا و صدقنا. ایمان ما، ایمان به غیب است و این ضعیفترین مرحله ایمان است که خدای ناکرده انسان اگر از این مرحله سقوط کند، دیگر مؤمن نیست.



فُرْغَ دَلْ پَرْ مَى زَنَدْ تَا زَيْنَ قَفْسَ بِيرَوَنْ شَوَدْ
 جَانَ بِجانَ أَمَدْ تَوَانَشَ تَا دَمَى مَجَنَونَ شَوَدْ
 كَسَ نَدَانَدَ حَالَ اِيَنَ پَروَانَهَ دَلَ سَوَخَتَهَ
 درَ بَرَ شَمَعَ وَجَوَدَ دَوَسَتَ أَخَرَ چَوَنَ شَوَدْ
 رَهَرَوَنَ بَسَتَنَدَ بَارَ وَ بَرَ شَدَنَدَ اِيَنَ دَيَارَ
 بازَمَانَدَهَ دَرَ خَمَ اِيَنَ كَوَچَهَ دَلَ پَرَ خَوَنَ شَوَدْ
 رَازَ بَعْكَشَا پَرَدَهَ بَرَدَارَ اِرْخَ زَبَيَاهَ خَوَشَ
 كَزَ غَمَ دَيَارَ روَيَتَ دَيَدَهَ چَوَنَ جَيَحَونَ شَوَدْ
 سَاقَيَ اِلَبَ تَشَنَّگَانَ بازَمَانَدَهَ يَادَ كَنَ
 سَاغَرَتَ لَبَرِيزَ گَرَددَهَ مَسْتَيَتَ اَفَزُونَ شَوَدْ
 گَرَ بِيارَدَ آَبَرَ رَحَمَتَ بَادَهَ رَوَزَيَ جَايَ آَبَ
 دَشَتَهَا سَرَمَسَتَ گَرَددَ چَهَرَهَا گَلَگَونَ شَوَدْ

ک) امام، از مصاديق «يؤمنون بالشهاده» بود

اینکه قرآن فرمود: «يؤمنون بالغیب»، این بیان حداقل است، نه معیار کمال؛ یعنی از این حداقل نگذرید، و گرنه آن که فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازدلت يقيناً» که ایمان به شهادت دارد. ایمان به غیب ندارد. او با بهشت همراه است، او جهنم را از نزدیک می بیند؛ چون خودش قسمی الجنۃ و النار است و امام جزء مراحل نازله یؤمنون بالشهاده بود. بنابراین از مرگ هراسی نداشت. اغلب ما عاقلانه سخن می گوئیم و همانه (باوهم) کار می کنیم. الان اگر یک مرده را در یک اتفاق تاریک بگذارند و به کسی بگویند: شب پیش او بخواب، برهان عقلی خوب اقامه می کند، در آن زمینه ممکن است مقاله ای بنویسد که مرده، مرده است و دیگر کاری با آدم ندارد. استدلال که می کند، می بیند بله همراه است، اما اگر



مقاله‌ای بنویسد که مرده، مرده است و دیگر کاری با آدم ندارد. استدلال که می‌کند، می‌بیند بله همراه است، اما اگر بگویید: حالا شب پیش او بخواب، می‌ترسد. این توهمنه عمل کردن و عاقلانه سخن گفتن داب خیلی از ماهاست. اما امام عاقلانه عمل می‌کرد و عقلی که ذات اقدس الله به او داده بوده به حول و قوه عقل الهی، کان یقون و یقعد، نه مثل ما که با عقل حرف می‌زنیم. اما فی الوهم اقوم و اقعده می‌گوییم؛ چون او بمعزل عن تقيه الموت بود، هراسی نداشت. ایشان وقتی هراس نداشته باشد، شرح صدر دارد؛ چون انسانی که می‌ترسد، غمگین می‌شود. غم را که غم گفته‌اند، برای این است که مثل ابر، مثل غمام، فضای دل را می‌بندد و نمی‌گذارد آن شمس اندیشه‌ها، فضای ذهن را روشن کند. آدم غمگین، غمام زده است. بنابراین وجود او را آفتات نمی‌گیرد. یک انسان هراسناک، غمگین است. یک انسان غمگین زیر غمام و ابر به سر می‌برد و دیگر شمس و عقل و عرفان و... شرح صدر به او نمی‌دهد؛ چون بر او نمی‌تابد، لذا در اندیشه‌هایش لرزان است.

امام این چنین نبود، شفاف بود، با شرح صدر این کار را می‌کرد. وجود مبارک موسی و هارون (ع) که درخواست شرح صدر می‌کردند: «رب اشرح لی صدری و یسرلی امری»، به همین مناسبت بوده امام هم چون شرح صدر داشت، باورش شده بود که این راه حق است و باورش شده بود که این کار را برای رضای خدا می‌کند و باورش شده بود که کاری را که خدا به عهده می‌گیرد، شکست در آن راه ندارد.

بنابراین چون از مرگ نمی‌ترسید، از مبادی مرگ هم نمی‌ترسید، از مؤخرات مرگ هم نمی‌ترسید. بعضی از امور هستند که جزء مبادی مرگند؛ فلان حادثه اگر پیش بیاید، به مرگ منتهی می‌شود. بعضی از امور جزء مؤخرات و لوازم مرگند که اگر انسان مرد، فلان حادثه پیش می‌آید. کسی که از مرگ هراسی ندارد، نه از مبادی قبل از مرگ می‌ترسد، نه از پیامدهای بعد از مرگ. این خصوصیت ایشان بارز بود. در مبارزه‌ها کسی موفق است که به بحث‌های علمی مبربز باشد و گرنه صرف مبارزه در عمل بدون مبربز بودن در علم، کار را به جائی نمی‌رساند. ایشان دستش در علوم نقلی پر بود، مبربز در علم بود، مجتهد مسلم بود، فقیه نامی و اصولی بود و هرچه دیگران داشتند، او داشت و با مبربز بودن علمی فتوای داد.

مباز بودن از آن جهت که و هو بمعزل عن تقيه الموت، تامین کرده است، با درس و بحث حاصل نمی‌شود. این، هنر است که در کتاب و کتبیه نیست. الان غالباً ما با آن که در بخش‌های ادبی اوزان شعر را خوانده‌ایم که مثلاً فاعلات فاعلات چیست و فعل فعل چیست، اما شاعر نیستیم. شعر هنر است. همچنین کم و بیش خطاطان به ما آموختند که اگر بخواهید مثلاً این حرف را بنویسید، راهش این است که چگونه قلم در دست بگیرید و چگونه آن حرف را بنویسید، ولی غالب ما خطاط نیستیم. آن هنر است. آیات جهاد، روایت جهاد، فضیلت جهاد، «فضل الله المجاهدين على القاعدین» را خیلی از اساتید برای ما گفتند، اما اغلب ما مباز نشدیم. آن هنر چیز دیگر است. کم نبودند عارفانی که کتاب‌های عرفانی تدریس می‌کردند، اما بمعزل عن تقيه الموت نبودند؛ در عرفان نظری صاحب نظر بودند، شاید کتاب‌های زیادی هم نوشتند، اما آن هنر را که: (خود هنر بین دیدن آتش عیان نی گپ دل علی النار الدخان) نصیب هر کسی نیست.

حراب را به شیخ ریاکار واگذار

برگیر جام و جامه زهد و ریا در آر

در هجر او نه بوس نصیب است و نی کنار

بوس و کنار یار بجانم حیات داد

مطلوب ویژه نامه و اشعار امام برگرفته از پرتال امام خمینی و سایتهاي جماران و بنیاد اندیشه اسلامی می باشد.



